

# تکبرگی راه کارگر

روزنامه سیاسی هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) سردبیر: ارزنگ بامشاد چهارشنبه ۲۹ خرداد ۱۳۸۱ - ۱۹ ژوئن ۲۰۰۲ شماره ۱۴۹

## آستانه آشفتگی و فروپاشی!

تقی روزبه

آن‌ها خواست که به خانه‌های شان برگردند. همان‌گونه که اشاره شد آستانه فروپاشی و آشفتگی به‌عنوان یکی از مشخصات اوضاع جدید وارد ادبیات سیاسی شده و باید از آن به‌عنوان یک زمین لرزه سیاسی-اجتماعی نام برد. و در این میان تلاش‌های مذبوحانه کسانی چون وزیر اطلاعات که به مقتضای پست‌اش- دستگاه‌های محل اقامت وی زلزله‌ای با درجه ریشتر بالا در ارکان نظام را به ثبت رساند- قادر به تغییر واقعیت فوق نیست. وزیر اطلاعات برای فروکاستن از لرزشی که پس از اعترافات رئیس‌اش، براندام نظام مستولی شده بود، در پی احضار و استعانت از روح خمینی اعلام داشت که نسبت به آینده و ثبات نظام امیدوار است و از دولت مردان خواست که از بر زبان آوردن سخنان یاس آلود به‌پرهیزند. مضحک‌تر از وی

بقیه در صفحه ۲

## ضرورت دفاع از جاری شدن مباحثات نیروهای چپ در فضای سیاسی مناسب!

دفتر سیاسی کومله- سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران چندی پیش از برخی نیروهای چپ و از جمله سازمان ما خواست که در برابر فضای نامناسب حاکم در مباحثات حزب کمونیست کارگری و این سازمان عکس‌العمل نشان دهیم و برای دفاع از محیط و فضای سیاسی سالم در درون جنبش تلاش کنیم. ما صرف نظر از مضمون اختلافات حزب کمونیست کارگری و سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومله)، نگرانی شدید خود را از تأثیرات این شکل از مباحثات و به‌ویژه به‌کارگرفتن عناوین دور از حقیقت و ایراد اتهامات شخصی از هر طرف که باشد اعلام می‌کنیم و خواستار آنیم که مباحثات را در چهارچوب نقد و بررسی نظرگاه‌های تاکتیکی و سیاسی یک‌دیگر هدایت کنند. در همین جا لازم به یاد آوری می‌دانیم که سازمان ما در رابطه با اختلافات حزب کمونیست ایران و کومله با سازمان انقلابی زحمتکشان ایران- کومله نیز چه قبل و چه پس از انشعاب تلاش کرده که اختلافات این هم‌زمان قدیمی در فضای دوستانه حل و فصل شود. در این زمینه نیز ما هم چنان از وجود فضای دوستانه با این رفقا استفاده می‌کنیم و به تلاش‌های مان ادامه می‌دهیم.

خاتمی در یکی از سخنرانی‌های اخیر خود، در یک اقدام غیرمنتظره از آستانه آشفتگی و استعفاء سخن به میان آورد. بی‌تردید بیان این سخن از زبان رئیس جمهور رسمی یک مملکت نمی‌توانست لرزه براندام نظام نیافکند. چرا که واژه آشفتگی و فروپاشی این بار نه از زبان اپوزیسیون- که از دیرگاه بر این باور بوده است- بل که از زبان یکی از بلندپایه‌ترین مقامات نظام و در واقع موجه‌ترین آن‌ها، مطرح شده و لاجرم رسماً به‌عنوان یکی از مختصه‌های جدید بحران سیاسی موجود، وارد ادبیات سیاسی نیروهای درون رژیم و در سطح روزنامه‌ها گردید. البته خاتمی از میان دولت مردان نخستین کسی نبود که این واژه را به کار گرفت. بیش از او کسانی چون امینی نایب رئیس مجلس خبرگان و متعلق به جناح مقابل از آستانه و خطر انفجار اجتماعی نام برده بودند. و مهم‌تر از آن از مدت‌ها قبل جبهه مشارکت در ارزیابی‌های خود از خطر فروپاشی به‌عنوان یکی از چالش‌های پیش‌روی نظام نام برده و از آن پس به کرات و توسط اشخاص گوناگون نسبت به آن هشدار داده بود. بنابراین آن‌چه که خاتمی بر زبان راند چیزی جز اعتراف به این واقعیت قبلاً شناخته شده نبود. با این همه اعترافات زمام داران رسمی و درجه اول، در مقطعی از عروج بحران، به‌عنوان شاخص مهمی در نشان دادن ابعاد بحران و ارائه تصویری از معادله نتوانستن بالائی‌ها و نخوابتن پائینی‌ها، دارای اهمیت ویژه‌ای است. گرچه شرایط کنونی مختصات خود را دارد و نباید آن را کپی شرایط زمان شاه سرنگون شده تلقی کرد. با این همه سخن خاتمی در صراحت بخشیدن به یک دوره پر تب و تاب و واردکردن بحران به فاز جدید، همان اندازه دارای اهمیت است که اعتراف شاه سابق، وقتی که در اوج استبداد سلطنتی در برابر تظاهرات میلیونی مردم اعلام داشت که صدا و پیام‌شان را شنیده است و از

## بی‌داد بحران اجتماعی، فروپاشی نظام ارزش‌ها

رضا سپیدرودی

در صفحه ۴

## رابطه با آمریکا.

## بازی با ورق سوخته

## پیران آزاد

دادستان کل دستگاه ولایت اعلام کرد که هر کس در مورد رابطه با آمریکا بر خلاف نظر ولی فقیه و شورای عالی امنیت صحبت کند به بند کشیده می‌شود. معنی این حرف آن است که گویا ولی فقیه رابطه با آمریکا را ممنوع کرده است. اما همه می‌دانند که این بازی بعد از تلاش ناموفق دستگاه ولایت برای رابطه‌گیری و معامله پنهانی با آمریکا است. بحران حکومتی جمهوری اسلامی دیگر مجاللی به این گونه بازی‌ها نمی‌دهد. حتی اسم و رسم نمایندگان آن‌ها در مذاکره با آمریکا رو شده و معلوم شده که مهدی هاشمی، پسر هاشمی رفسنجانی به نمایندگی از جانب "آقاجان" و دستگاه ولایت به پابوس نمایندگان آمریکا رفته اما جواب رد گرفته و به قول محمدهاشمی، برادر هاشمی رفسنجانی، به او گفته شده که فقط با نمایندگان خاتمی حاضر به مذاکره‌اند. و چون چنین شده و حضرات دریافته‌اند که راه برای آنان بسته است و هر حرکتی در زمینه رابطه با آمریکا جز افتادن ابتکار عمل به دست رقبای درون حکومتی نتیجه‌ی دیگری ندارد، طرف‌دار "عزت" و "امنیت" ملی شده و مخالف قلدرمنشی آمریکا.

حکومت اسلامی نمونه آن حکومت‌هایی است که در میدان سیاست خارجی بیشترین بازی را برای حفظ قدرت در داخل و پیش‌برد سیاست داخلی خود کرده است. و در این میدان رابطه با آمریکا و به عبارت دقیق‌تر، تنش در رابطه با آمریکا، در رأس بوده است.

بازی با ورق آمریکا برای منحرف کردن جنبش مردم و سرکوب مخالفان و از میدان به در کردن رقبای داخل حکومتی و تنظیم رابطه با آنان، بر زمینه‌ای استوار است که در تاریخچه‌ی رابطه ایران و آمریکا ریشه دارد.

یک ربع قرن فاصله میان سال‌های ۱۳۲۲ و ۱۳۵۲ کافی بود تا مردم ایران معنی رابطه امپریالیستی با بزرگ‌ترین قدرت سرمایه‌داری را دریابند. نسل دوره‌ی انقلاب بهمین همان نسل دوره‌ی کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ نبود. تجربه شکست جنبش سال‌های ۲۰ تا ۲۲ را نداشت و شاید چندان هم در جریان کودتای ۲۸ مرداد و دخالت آمریکا نبود. اما در زندگی واقعی، حکومتی را تجربه می‌کرد که جز با سرکوب و اختناق نمی‌توانست کار خود را از پیش برد و می‌دید که دست آمریکا پشت این حکومت وحشت و تباہی است. به همین دلیل بود که وقتی آن نسل از شاه و دربار پهلوی به جان آمد و در برابر دستگاه فاسد قد علم کرد، نگاه خشم‌گین او متوجه آمریکا هم بود. یک شعار به سرعت برق و باد

بقیه در صفحه ۲

## دنباله از صفحه ۱ رابطه با آمریکا.....

همه گیر شد و در هر گوشه مملکت شنیده شد: «بعد از شاه نوبت آمریکاست!».

این همه از چشم خمینی پوشیده نبود، به همین دلیل وقتی که در سال ۵۸ حکومت اسلامی به دلیل پاسخ ندادن به خواست‌های مردم و روشن ماهیت ارتجاعی آن، رفته رفته زمینه را به نفع نیروهای چپ و دمکرات از دست می‌داد، خمینی به عملیات ضدآمریکایی چراغ سبز داد. نتیجه آن اشغال سفارت آمریکا توسط «دانشجویان پیرو خط امام» و آغاز بحران در رابطه با آمریکا بود و حاصل آن گرفتن ابتکار عمل از مخالفان و منحرف کردن جنبش. این حرکت که اولین استفاده بزرگ از ورق رابطه با آمریکا بود در عین حال آخرین مورد پرتومر آن برای ولایت فقیه هم بود. اگر چه خمینی تا به آخر هم از این ورق استفاده می‌کرد اما روز به روز از کارایی آن کاسته شد.

در سال‌های بعد از خمینی، دستگاه ولایت این ورق را رها نکرد. همه آخوندهای ریز و درشتی که در مقطع اشغال سفارت با آن حرکت ناسازگار بودند، و بعداً در مراجع قدرت دستگاه ولایت جا گرفتند، وقت و بی‌وقت هیاهوی ضدآمریکایی به پا کرده‌اند. حالا بعد از اکتوبر، مسئله آمریکا و رابطه با آمریکا در کانون فعل و انفعالات سیاسی کشور قرار گرفته و بسیاری از امور به آن گره خورده است.

حضور نظامی فعال آمریکا در دورتا دور ایران و تهدید علنی جورج بوش، آن چنان است که آرام و قرار را از دستگاه ولایت گرفته و آن‌ها که از خشم متراکم مردم با خبرند، برای بدست آوردن دل همان آمریکای قلدرمنش به هر خس و خاشاکی دست انداخته‌اند. اما روزگار گویا سخت‌تر از آن است که می‌پنداشتند و از همه بدتر و سخت‌تر آن که آمریکا و اروپا که به آن همه تلاش رابطه‌گیری دستگاه ولایت «نه» گفتند، حاضراند رقبای حکومتی یعنی اصلاح‌طلبان را به پذیرد. و این به معنی جدی‌تر شدن تهدید است. از این رو ولی فقیه راه هر نوع بحث و حرف راجع به رابطه با آمریکا را می‌بندد و فشار بر اصلاح‌طلبان را به شیوه‌های مختلف تشدید می‌کند. اصلاح‌طلبان هم که ناتوان‌تر از آنند که از این فرصت بهره گیرند، با مماشات فقط پیچیدگی مشکل حکومت را بیش‌تر می‌کنند.

اما تلاش دستگاه ولایت چیزی جز آب در هاون کوبیدن نیست. چرا که اولاً- دیگر کسی این هیاهوها را جدی نمی‌گیرد چون هنوز تلاش آن‌ها برای قابل قبول کردن خود برای دستگاه بوش ادامه دارد. ثانیاً- دیگر فراقکنی مشکلات داخلی با بحرانی کردن رابطه با آمریکا نه فقط زمینه اجتماعی و مردمی در داخل کشور ندارد، بلکه فشار بر حکومت را بالا می‌برد. مردم آن چنان از این حکومت به جان آمده‌اند که اعتنائی به تلاش آن برای حفظ خود زیر لوای مبارزه با آمریکا ندارند و بر عکس از هر فرصتی برای ضربه زدن و به زیر کشیدن آن استفاده می‌کنند.

## دنباله از صفحه ۱ آستانه آشتی و فروپاشی!

لباس رزم به تن کردن و بستن شمشیر چوبین و به تاخت در آوردن اسب نجیب توسط خامنه‌ای، به مناسبت سیزدهمین سال مرگ خمینی بود که با ساده لوح خواندن کسانی که گفتار دشمن را باور کرده‌اند که انقلاب اسلامی رو به زوال و ضعف است، فریاد برآورد که نه خیر! این انقلاب زنده و توفنده و روبه پیش است و حرکت انقلاب و خطوط اساسی آن هم چنان زنده است.

## یک سند تکان دهنده:

روزنامه «نوروز» -ارگان غیر رسمی جبهه مشارکت- در پی سخنان خاتمی برای آن که در قالب ارقام و آمار زنده و غیرقابل تفسیر، اتمام حجت را برای جناح حاکم تمام کرده باشد، به علنی کردن یکی از آخرین نظرسنجی‌های صورت گرفته مبادرت ورزید. حتی اگر نتایج این نظرسنجی را که توسط خود دست اندرکاران حکومت صورت گرفته است، بدون دست کاری و منطبق با واقعیت بدانیم، باز هم این نظرسنجی که تحت عنوان به کدام سو می‌رویم انتشار یافت، به خوبی بیان‌گر وخامت اوضاع و سیر حرکت جامعه است:

در سرمقاله «نوروز» ۲۸ ماه مه پس از یک مقدمه معناداری در اشاره به لزوم بازخوانی «کتاب انقلاب یا اصلاح» حاوی گفت‌وگوهای هریرت مارکوزه و کارل پوپر که ۳۰ سال پیش، قبل از انقلاب بهمن منتشر گردید، آمده است که در مطالعه‌ای که با عنوان ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان در سطح ملی با حدود ۱۶ هزار نمونه در مراکز استان‌ها، در بهمن ماه ۱۳۷۹ انجام شد، طرف‌داران دفاع از وضع فعلی ۹/۵٪، طرف‌داران ضرورت اصلاح وضع فعلی در کل کشور ۶۳/۷٪ و طرف‌داران تغییر بنیادی وضعیت ۲۶/۸٪ از جمعیت را تشکیل می‌داده‌اند. نسبت‌های مزبور برای شهر تهران در همان تاریخ به ترتیب ۵/۶، ۶۲/۷، و ۳۱/۷ بوده است. سپس مقاله نویس به تغییرات مهم و قابل توجهی که به استناد نظرسنجی هفته پیش در نظرگاه‌های شهروندان تهرانی در طی چند ماه اخیر حاصل شده، پرداخته است. مطابق این نظر سنجی جدید که در خرداد ۱۳۸۱ به عمل آمده است، طرف‌داران دفاع از وضعیت فعلی به ۶/۲، اصلاح وضع فعلی به ۴۸/۹ و مدافعین تغییر بنیادی به ۴۴/۹ جمعیت شهر تهران تغییر یافته است. سرمقاله «نوروز» در پی تصویر این واقعیت گویا، و نشان دادن خطری که کلیت نظام را تهدید می‌کند، با موخره و اندرز مشفقانه‌ای به جناح حاکم پایان می‌یابد. با این همه، این یافته‌های عینی و آماری چند نکته مهم دیگری را نیز عیان می‌سازند:

۱- درحالی‌که جناح حاکم در اوج انزوای خود قرار دارد، بر عکس این جبهه اصلاح‌طلبان است که دچار ریزش پرشتابی با نرخ نزولی سیزده درصد در طی سه ماه (و متجاوز از ۵۰٪ در سال)

است که مؤید صحت تز شکست اصلاح طلبی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مشخصه وضعیت کنونی است.

۲- هیچ حکومتی قادر نیست با حمایت ۶ درصد (یعنی همان عده قلیل بورژوازی ممتاز و سوداگر و تقریباً معادل همان دسته‌جات مسلح و شبه مسلح و حامیان و خانوانواده‌های موجب بگیر و لایه باریکی از عقب مانده‌ترین توده‌های سنت گرا) در برابر حداقل نزدیک به ۵۰٪ درصدی که خواهان تغییرات بنیادی هستند، به حاکمیت خویش ادامه دهد. آن چه که در واقع به آن امکان بقاء می‌دهد، همانا طیف اصلاح‌طلبان هستند که با القاء امید به تغییر نظام هنوز هم قادرند که برای جناح حاکم و کل نظام حاکم فرجه بقاء فراهم سازند.

۳- یافته بالا البته تنها نیمی از حقیقت را بیان می‌کند. نیمه دیگر حقیقت آن است که جمعیت ۴۵٪ مدافعان تغییر بنیادی -و اگر نرخ رشد سیزده درصد در طی سه ماه و بیش از ۵۰٪ سالانه را در نظر به‌گیریم به‌زودی رقمی بیش از ۵۰٪ جمعیت کشور را به خود اختصاص خواهند داد- هنوز قادر نیست حضور سیاسی و اجتماعی متناسب با جای‌گاه واقعی خود را در سطح کلان به نمایش بگذارند. این پدیده نمایان‌گر عدم سازمان‌یابی این نیروی عظیم و در همین رابطه به‌ویژه بیان‌گر بحران آلترناتیو به‌عنوان یکی دیگر از مشخصات وضعیت کنونی است.

۴- یافته‌های فوق وقتی در کنار سایر روندهای دیگر جامعه و از جمله اقدامات سرکوب‌گرانه جناح حاکم قراردادده شود واقعیت تلخ و خطرناکی را به تصویر می‌کشد:

جناح حاکم با ناامیدی کامل از گسترش پای‌گاه نفوذ خود و ناامیدی کامل از طریق بازی انتخاباتی و نتایج حاصل از آن، و با توجه به سرنوشت حکومت سلف خود و نیز فروپاشی اردوگاه «سوسیالیستی» و بالأخره با توجه به منافع کلان و جنایت‌های بی‌شماری که در طی دو دهه مرتکب شده است، و با توجه به انزوای جهانی و فقدان نقطه امن، راه عقب نشینی در برابر خود نمی‌یابد. در چنین شرایطی رژیم، تنها راه نجات خود را در به اصطلاح الگوی چین که جز «تین آمین» باقی‌اش توهمی بیش نیست جستجو می‌کند. نیروی سنت به‌شدت تسلیح شده، برخوردار از رانت‌های بی‌کران سیاسی و اقتصادی، هرگز داوطلبانه عرصه را به سود نیروی‌های مدرن و روبه جلو و مدافع حق حاکمیت مردم واگذار نه خواهد کرد. تاریخ‌اندیشان مدافع نظام مبتنی بر ولایت فقیه، حیات و آینده خویش را-اگر هرآینه نتوانند مردم را در بیعت حاکمیت خویش نگه‌دارند- جز در فروپاشی اجتماعی و لبنانیزه کردن جامعه نمی‌یابند. بی‌گمان برای جلوگیری از فروغلطیدن مردم و کشور به کام باتلاقی که سردم‌داران جمهوری اسلامی تدارک آن را دیده‌اند، رویبندن پایه ۴۸/۹ اصلاح‌طلبان و حل بحران

بقیه در صفحه ۳

آلترتانیو و سازمان یابی در سطح کلان سیاسی-اجتماعی دو شرط ضرور برای عبور از بحران سرنوشت سازی و مرکب کنونی را تشکیل می دهد.

### بحران مرکب:

وقتی خاتمی از آستانه آشتگی و فروپاشی سخن به میان آورد در واقع از یک بحران مرکب و سه وجهی سخن می گوید که به مؤلفه های اوضاع سیاسی عینیت می بخشند:

#### الف- تهدیدهای خارجی

ب- دوگانگی و شکاف در قدرت و آشفته شدن صفوف اصلاح طلبان

ج- روی گردانی مردم از کل رژیم و اقبال به سکولاریزم، و نیز وسعت و رشد هراس انگیز و جوهی از بحران اجتماعی نظیر بحران بی کاری، اعتیاد و تن فروشی، فرار مغزها، گسست نسل سوم و فساد فراگیر حاکم بر نظام و عرصه های مشابه دیگر.

ویژگی مؤلفه های این بحران فقط در هم زمان شدن آن ها با یکدیگر نیست بل که مهم تر از آن در تباعد و ناهم گرایی آن ها با یکدیگر است. به طوری که فشار و تهدیدات روز افزون خارجی باعث نمی شود که جناح های رژیم علی رغم شعار وفاق ملی به یگ دیگر نزدیک شوند. برعکس درگیرودار همین روند است که جناح حاکم پروژه دوران پس از خاتمی را طراحی کرده و هم اکنون بخش به اصطلاح مدرن جبهه اصلاحات را مورد حملات شدیدی قرار داده است.

از سوی دیگر تهدیدات فوق -علی رغم جدی بودن و عواقب پر دامنه اش - نه می تواند مانند دوران جنگ ایران و عراق موجب پیدایش یک عزم ملی- که در صورت بروز می توانست بستر مناسبی برای نفس کشیدن و تقویت مواضع رژیم باشد- گردد. در عین حال این روند که به نقش آفرینی بیشتر شرکت های چندملیتی و دولت آمریکا در شکل دادن به روندهای عمومی در راستای منافع عمومی و آلترناتیوسازی مطلوب منجر شده و خواهد شد، نه می تواند فی نفسه شرایط مطلوبی برای مدافعان واقعی دموکراسی، آزادی و برابری باشد. چرا که در چنین وضعیتی میدان بسیار سخت و مین گذاری شده در برابر نیروهای حامی مردم سالاری، آزادی و برابری قرار می گیرد. آنان باید در یک زمان علیه آماج های متعددی به جنگند. هم علیه جناح حاکم، هم علیه اصلاح طلبانی که ضمن ایفای نقش اپوزیسیونی در واقع نقش سپر حفاظتی و تأمین حاشیه امن برای جناح تمامیت خواه را بر عهده خویش دارند و هم علیه مداخلات دولت های وابسته به شرکت های چندملیتی و آلترناتیوسازی آنان.

آستانه آشتگی را در عین حال باید به معنای آشتگی صفوف اصلاح طلبانی به شمار آورد که رئیس قوه اجرائیه آن در عین تهدید به

## گل بهار پرپرشد!

### مریم اسکویی

روزنامه (نوروز) در شماره سی اردیبهشت ۸۱ خود گزارش هایی به قلم عذرافراهمانی و ژیلابنی یعقوب داشت که خبر از وقوع جنایت تکان دهنده دیگری در هفته های پایانی سال هشتاد می داد.

ماجرای این قرار بود که دختر بیست ساله ای در یکی از شهرک های استان چهارمحال بختیاری در رابطه با پسر همسایه شان بچه دار می شود. پسر از ترس انتقام کشی خانواده دختر، داشتن هرگونه رابطه با دختر را انکار می کند. در حالی که نتیجه آزمایش تعیین هویت پدر بچه هنوز اعلام نشده بود، مردان خانواده دختر، پدر، برادر و پسرعمو، با پاشیدن بنزین بر روی دختر بیست ساله، او را زنده زنده در آتش می سوزاند و کودک دوماهه او را با خوراندن سم می کشند و شایعه می کنند که گل بهار خودسوزی کرده و کودک از گرسنگی تلف شده است.

با خواندن این گزارش وحشتناک اولین سوالی که به ذهن

استغفاء، هم وارده بهترین فرجه را برای پیش روی جناح حار تأمین می کند:

نقش وی و دولت اش در ممانعت از محکومیت نظام و دولت جمهوری اسلامی ایران به عنوان ناقض حقوق بشر در شرایطی که تجاوز به این حقوق ابعاد گسترده تری یافته است، خیانت آمیز اعلام کردن اندیشه تغییر قانون اساسی و رفراندوم، اقدام اخیر وی در صدور دستورالعمل لزوم اطاعت از فرامین رهبری به عنوان تعیین کننده سیاست های نظام - آن هم در شرایطی که نهادهایی چون قوه قضائیه و شورای نگهبان با قانون تلقی کردن سخنان و فرامین رهبر، مشغول قلع و قمع مطبوعات و مخالفین و وتوی مصوبات مجلس شورای اسلامی هستند- و بالاخره اولویت دادن به خطر سکولاریزم و مدافعان آن در سخنان اخیر خاتمی، جملگی از موارد مثال زدنی نسبت به نقش وی و کل حامیانش در تأمین حاشیه امن برای جناح حاکم به شدت منزوی شده هستند. و همه این ها -همان گونه که اشاره شد- در شرایطی صورت می گیرد که جناح حاکم هم اکنون بخش حساس و مهمی از جبهه دوم خرداد را در زیر آماج سنگین خود قرار داده است.

بی تردید بحران مرکب سه وجهی نیازمند استراتژی است که در عین گردآوری بیشترین نیرو برای سرنگونی رژیم تاریک اندیش در همان حال بتواند با نیروهای ارتجاعی و اپس گرای دیگری که در هم سویی با سرمایه داری بین المللی و دولت های حامی آنان قرار دارد، مبارزه راستینی را برای سمت گیری سرنگونی در مسیر دموکراتیک و تأمین حاکمیت مردم و ممانعت از به باد دادن تلاش های یک قرن مبارزه ملت ایران برای آزادی و تأسیس یک جمهوری واقعی به عمل آورد.

انسان خُطور می کند، این است که برای جلوگیری از جنایات بی رحمانه ای از این دست چه می توان کرد؟ تردیدی نیست که بدون درافتادن با سنت های ارتجاعی قبیله ای و مذهبی، که هنوز در میان بخش های وسیعی از مردم ما ریشه های محکمی دارند، نمی توان چنین جنایاتی را ریشه کن کرد. تعصبات کور و بی رحمانه اما تنها به جامعه ایران و جوامع اسلامی اختصاص ندارد و در همه جوامع سنتی پدرسالار دیده شده و می شود. جوامع عقب مانده چه زیر نام یهودیت، چه زیر نام مسیحیت و چه زیر نام اسلام و یا ادیان دیگر، در آن جا که خانواده به عنوان ملک تلق مرد تعریف شده است، این جنایات را تجربه کرده و می کند. و در مناطقی از کشور ما که هنوز روابط مناسبات پیشا سرمایه داری غالب است، این جنایات ابعاد بیش تری دارند.

تا زمانی که حکومتی مذهبی بر کشور حاکم است که سرکوب زن و بی حقوقی او را به عنوان یکی از پایه های حیاتی خود تعریف می کند، هرگونه تلاش برای مقابله با این جنایات در کشور ما بی نتیجه خواهد ماند. هر تلاش برای مقابله با این سنت های خفه کننده ی قرون وسطایی با سدسکنند قوانین عهد پادشاهی جمهوری اسلامی روبرو خواهد شد.

در همین گزارشات نام برده شده، گزارش گران تلاش کرده اند با توسل به تفسیرهای مختلف از بندهای قانونی و یا تکیه بر نظرات امثال آیت الله بجنوردی ها راه های ممکن جلوگیری از این فجایع و یا کاهش آن را بیابند، ولی همان تلاش به خوبی نشان داده که تا چه حد آشتی دادن قوانین مبتنی بر مذهب، با روابط اجتماعی انسان های کنونی ناممکن است. در یکی از همین گزارشات یاد شده، خانم ژیلابنی یعقوب به ماجرای دل خراش دیگری اشاره می کند. یاد از لیلا فتحی، دختر دوازده ساله ای می کند که در راه مدرسه توسط سه پسر ربوده شد و پس از آن که توسط هر سه مورد تجاوز قرار گرفت به دست آنان به قتل رسید. خانواده دختر پس از دست یافتن به قاتلان، آنان را به دست قانون سپردند و بنا بر قانون کشوری که خون خواهی را در قوانین خود رسمیت داده و تثبیت می کند، تقاضای قصاص سه جوان را کرده اند. و البته قاضی پرونده با تکیه بر همان قوانین، تقاضای تأمین نصف دیه سه مرد جوان را از خانواده دختر مقتول کرده است. خانواده لیلا فتحی هست و نیست خود را به فروش رساند ولی قاتلان پس از هفت سال بنا به نوشته اخیر روزنامه ها، از زندان آزاد شدند.

نمونه هایی از این دست که هر روز در خبرها می خوانیم و یا به گوش مان می رسد، نشان می دهد که مشکل جامعه ما فقط ادامه سلطه سنت های ارتجاعی و قرون وسطایی نیست، بل که وجود حکومتی که پاس دار مستقیم و غیرمستقیم این سنت هاست خود رویه دیگری این سکه است.

جنبش رهایی طلبانه زنان نمی تواند بدون رو در رویی جدی با قوانین حاکم، بدون دست یازیدن به راه های فراقانونی، در مبارزه ای جدی با وضعیت تحقیر شده زن در جامعه ما موفق شود.

## بی‌داد بحران اجتماعی، فروپاشی نظام ارزش‌ها

### رضا سپیدرودی

سنت‌های اخلاقی مورد دفاع حکومت را به سطح می‌کشاند و عمومیت می‌بخشد. زیر تازیانه‌های مرگ بار فقر و تنگناهای نفس‌گیر زندگی مادی، هر گامی که سرکوب علنی به عقب می‌گذارد، هیولای فساد و تباهی دو گام به پیش می‌نهد، سپس دوره‌ای دیگر از سرکوب شدید شروع می‌شود تا به دنبال خود فساد را در لایه‌های گسترده‌تری نهادینه کند و در اولین فرصت تنفس دوباره به سطح جامعه بکشاند.....

این چرخه معیوب و این دور باطل و شیطانی، جامعه ما را به مرز انحطاط کشانده است. با ادامه این وضع اگر سال گذشته ۲۰۰ جوان دانش‌جو دست به خودکشی زده‌اند، سال آینده باید انتظار داشته باشیم که این تعداد دو برابر شود، طلاق و اعتیاد اگر آمار دختران فراری را در برخی استان‌ها نظیر استان اصفهان دو برابر کرده است، باید انتظار داشته باشیم که سال آینده چهار برابر کند، تعداد معتادان اگر بیش از سه میلیون نفر است باید منتظر باشیم که به ۶ میلیون نفر برسد، برآوردهای رسمی اگر تعداد کودکان خیابانی را ۲۰۰ هزار نفر ذکر می‌کند، باید منتظر باشیم که این میزان تا سال آینده دو برابر شود.

برای نجات کشور از چنگال تباهی، برای رهایی از اضمحلال روحی، برای زندگی و حق حیات هزاران کودک خیابانی و زنان بی‌پناه، هیچ راهی جز سرنگونی نظام جمهوری اسلامی و همه باندها و دسته‌های درونی آن باقی‌نمانده است. تنها راه مقابله با بی‌داد بحران اجتماعی و فروپاشی نظام ارزش‌ها همین است.

### ((رادیو برابری))

((رادیو برابری)) تریبونی است برای اطلاع‌رسانی، برای شکستن دیوار سانسور و اختناق و انعکاس صدای همه کسانی که در ایران امروز برای آزادی و برابری تلاش و مبارزه می‌کنند.

برنامه‌های ((رادیو برابری)) هر روز ساعت ۸ نیم شب به وقت تهران برابر با هفت بعدازظهر به وقت اروپای غربی بر روی فرکانس ۷۴۸۰ کیلوهرتز ردیف ۴۱ متر پخش می‌شود. برنامه‌های ((رادیو برابری)) هم‌زمان از طریق اینترنت در همه نقاط دنیا قابل دریافت است.

آدرس سایت برابری

[www.radiobarabari.net](http://www.radiobarabari.net) می‌باشد.

در صفحه اینترنتی برابری آرشیو برنامه‌های ((رادیو برابری)) در اختیار شما قرار دارد.

این خواست به شدت غیرعقلانی و خیال‌پردازانه است. حکومت مبتنی بر ولایت فقیه نمی‌تواند با عقلانیت آشتی کند، به این دلیل ساده که عقلانیت بنا به ذات خود تنها می‌تواند دنیوی باشد نه اخروی، زمینی باشد، نه آسمانی، از درون نیازهای زندگی مردم برخاسته باشد، نه از بستر منافع یک طبقه سیاسی رانت‌خوار. در حالی که حکومت اسلامی به نام آسمان بر خلاقیت حکم می‌راند و منشا عقلانیت را هم در آسمان‌ها می‌جوید نه در درون نیازهای مادی توده‌های مردم. بنابراین انتظار برخورد عقلانی این حکومت با بحران اجتماعی، خود یک انتظار غیرعقلانی است. آن اصلاح‌طلبانی که انتظار اصلاح رهبران حکومت را می‌کشند تا روزی امثال خامنه‌ای دریابند که راه مقابله با اعتیاد کشتار معتادان، مقابله با جرایم، انباشتن زندان‌ها از زندانیان، مقابله با تن‌فروشی سنگ‌سار و مقابله با دزدی، بریدن دست نیست، هم خود را می‌فرینند، هم جامعه را در باره ریشه اصلی مصائب اجتماعی به گم‌راهی می‌کشند. حکومت اسلامی تا زمانی که اسلامی است و مشروعیت خود را نه از مردم که از خدا می‌گیرد، هرگز اصلاح نخواهد شد. چون اصلاح به معنای مرگ آن است و هیچ حکومت مستبیدی در تاریخ وجود ندارد که آگاهانه و خودخواسته به مرگ خویش رضایت داده باشد. عقلانیت در چهارچوب این دستگاه جباریت مذهبی که حیات‌اش را مدیون نفی همه مظاهر زندگی جامعه مدنی و عرفی است، تنها می‌تواند به معنای مصلحت‌اندیشی باشد. در واقع اصل، همان بریدن دست و شلاق‌زنی در مجامع عمومی است، اما ترس از شورش عمومی ممکن است آن‌ها را وادار کند که همین اصل را دوره‌ای مخفیانه و پشت پرده اجرا کنند. محصول این نوع مصلحت‌اندیشی و به عبارت دیگر، کاهش ظواهر علنی مجازات‌های وحشیانه قربانیان آسیب‌های اجتماعی، گسترش لاقیدی نسبت به عمده‌ترین منظومه‌های ارزشی در حوزه اخلاق و رفتار است. آن‌چه که برخی کارشناسان رژیم از آن به عنوان "تبدیل شدن بی‌قاعده‌گی اخلاقی و رفتاری به معیار اخلاق و رفتار مردم" تعبیر می‌کنند، در حقیقت نتیجه همین رهاشدگی است.

به این ترتیب در حوزه بحران اجتماعی، ما در جامعه خود با یک چرخه معیوب و وخیم روبرو هستیم: هر دور سرکوب شدید و علنی قربانیان بحران اجتماعی، دوره‌ای از مصلحت‌اندیشی مافیای حاکم را ایجاد می‌کند. هر دور مصلحت‌اندیشی اجباری در حکومتی که فقط به زور سرکوب زندگی عرفی می‌تواند سرپا بماند، نفرت و لاقیدی نهان نسبت به مقررات و

خبرها، گزارش‌ها، آمارها در باره وضعیت اجتماعی کشور از فروپاشی کامل معیارهای ارزشی و ایدئولوژیک حکومت در اعماق جامعه خبر می‌دهد.

دزدی، قتل، شرارت، باج‌گیری، تن‌فروشی، اعتیاد، خودکشی و انواع ناهنجاری‌های دیگر دائماً در حال گسترش است بدون این که هیچ راه‌کار عقلانی برای مهار آن‌ها بتواند در چهارچوب نظام جمهوری اسلامی قابلیت اجرایی پیدا کند. حکومت متکی بر مذهب که با نیازهای عرفی و رشد اجتماعی، با خواست‌ها و مطالبات انسان عصر انفورماتیک و توده‌های انبوه کلان‌شهرها به کلی در تناقض است، نمی‌تواند با هیچ عقلانیتی در حوزه راه‌بردی برای مهار بحران اجتماعی موافقت کند. حکومت اسلامی با بستن دهان مطبوعات، راه‌اندازی اعدام‌های خیابانی، سنگ‌سار، شلاق‌زنی جوانان در مجامع عمومی و حلق‌آویز کردن معتادان نگون‌بخت، با بریدن دست و پا و بیرون کشیدن چشم و گوش مدعی است که می‌تواند زمینه آسیب‌های اجتماعی را به خشکاند. هر زمان که بحث آسیب‌های اجتماعی مطرح می‌شود، بخش طرف‌دار سرکوب و قتل‌عام درمانی است که در جمهوری اسلامی حرف نهایی را می‌زند. مثلاً جانشین فرمانده نیروی انتظامی خواستار شدت عمل در برخورد با مجرمان است. سرتیپ امیری زندان‌های مخوف جمهوری اسلامی را که آوازه آن در جهان پیچیده است هتل می‌نامد و می‌گوید دست دزدان را باید برید و اگر دست‌ها را ببرند دیگر دزدی صورت نخواهد گرفت.

حکومت اسلامی اما نمی‌تواند از نتیجه سیاست‌های ضد انسانی خود در برخورد با جرایم اجتماعی بگریزد. اکنون برخی صاحب‌نظران نزدیک به جریان اصلاح طلب حکومتی رسماً از شکست این سیاست‌ها یاد می‌کنند و نسبت به بحران هویت در نسل جوان هشدار می‌دهند. به اعتراف این کارشناسان نتیجه سلطه سنت‌های حکومتی فروپاشی اخلاقیات مذهبی است، بدون این‌که اخلاقیات جدیدی جای‌گزین آن شده باشد. براساس این نظر، در چنین شرایطی قدرت سیاسی به صورت عاملی برای فروپاشی ارزش‌های اخلاقی درآمده، در تمام حوزه‌ها وارد شده و رفتارهای خود را به نسلی که سرخورده شده و از حوزه عقلانیت فاصله گرفته، تحمیل می‌کند. این صاحب‌نظران راه بازگشت عقلانیت و اصول و چهارچوب‌های ارزشی به جامعه را عقلانیت حکومت می‌دانند و خواستار آن هستند که حکومت اسلامی برای مقابله با آسیب‌های اجتماعی روش‌های عقلانی در پیش بگیرد. ولی